



دولت آباد (ملایر)

-۳-

من در کنار حصار گلی که در اطراف آن خندقی حفر شده و برجهای دو پهلو با دیوارهای بلند درون آن قرار گرفته بود عبور کرده و به مدخل دروازه شهر رسیدم و پس از عبور از میان خرابه‌های شهر بیک محل وسیع چهارگوش که دارای ساختمانهای متعدد با شاه نشینهای بزرگ و اتاقهای فراوان که بعضی از آنها با گسج بریهای جالبی تزئین شده بود وارد شدم. در انتهای این محوطه چهارگوش یک قصر بزرگ دیده می‌شد که سابقاً قصر حاکم شهر بود ولی در حال حاضر با آنکه خراب و متروک مانده بود همچنان شکوه و عظمت خود را حفظ کرده است و دیوارهای سالن وسیع این قصر به سبک عربی با اشکال انسان و حیوانات و پرندگان و گل تزئین شده بود در آن طرف این سالن یک حیاط وسیع پر از گل و درخت دیده میشد که حوضی در وسط آن قرار گرفته و آب پاک و زلال آن بوسیله چشمه تأمین می‌شده است.

در انتهای مدخل (دروازه ورودی حیاط) یک دیوار عایق وجود داشت ، روی این دیوار نقش رستم قهرمان ملی ایران و پهلوان حماسه شاهنامه را با عده از مردان جنگی و خیالی غرق در زره و جوشن و سوار بر اسبان تجملی در حالی که بفتح و پیروزی رسیده‌اند با طرز بسیار مجللش نقاشی کرده بودند.

من از محوطه داخلی که اتاقهای متعددی آنرا احاطه کرده بود عبور کردم ، این اتاقها با آنکه رو بخرابی و ویرانی نهاده ، معهذانهوز گچ بری و شیشه کاری‌های تزئینی

را حفظ کرده بودند .

در پشت این محوطه حیاط دیگری با فواره گل کساری و تعدادی اطاق شبیه همدیگر که به حیاط راه داشتند و ظاهراً اندرون و محل سکونت زنها بوده ، دیده میشود . هنگامیکه میهماندار جهت تهیه منزل به ملاقات حاکم شهر رفته بود ، من باولع و اشتیاق تحسین آمیزی نمونه صنعت معماری ایران را در این ساختمان خیلی قشنگ ولی متروکه تماشا می کردم .

میهماندار با موفقیت از دارالحکومه مراجعت کرد و ماهر دو با هم آن محل را ترك گفتیم و از کنار يك مجسمه زیبا که گنبد و دیوارهای آن بطرز استادانه ای با کاشیهای جورواجور رنگ آمیزی شده ولی در حال خرابی و ویرانی بود گذشتیم و روانه بازار شدیم . بازار محل پرجمعیتی بود که در آن انواع و اقسام اجناس و کالا به مشتریان عرضه می شد ، اما از بازار و يك گذرگاه مسقف عبور کردیم و به يك محوطه وسیع که به چند خیابان متعدد تقسیم شده بود رسیدیم . در امتداد این خیابانها در کنار جویبارها تعداد زیادی درختان سفیدار (تبریزی) بلند که در میان آنها تعدادی درخت تانگ در حالیکه خوشه های انگور از آنها آویزان بود دیده می شد .

بوی خوش و معطر گل ولاله در فضا پمچیده و منظره بدیع و دلفریبی را بوجود آورده بود در میان باغ چند باب ویلای رنگ و رو رفته تابستانی وجود داشت که من در یکی از آنها که در کنار حوض بزرگی قرار گرفته اقامت نمودم . اطاقی که من قالی خود را در آن گسترده بودم بطرز جالب و قشنگی بسبک عربی نقاشی شده بود . این نقاشیها که تمام دیوارهای درونی اطاق را فرا گرفته بود اغلب صحنه های از شکار شیر و ببر و پلنگ و گوزن و خرگوش را نشان می داد که تعدادی سواران مسلح به نیزه و شمشیر آن حیوانات را شکار می کردند .

برخی از صحنه ها نیز سوارانی را نشان می داد که بازهای شکاریشان روی میج دستشان دیده میشود به شکار کبک و سایر پرندگان پرداخته بودند . در وسط اطاق دو عدد قوش زنده در حالیکه روی نشیمنگاه خود نشسته بودند دیده میشدند . در يك گوشه اطاق تعدادی تفنگ ، شمشیر و سر نیزه روی هم انباشته شده بود ، بطوریکه شنیدم آن قصر و ویلا به شاهزاده شیخ علی میرزا فرزند فتحعلیشاه تعلق داشته است .

در پشت عمارت يك باغ بزرگتری نسبت به آنچه قبلاً دیده بودم با انواع و اقسام گلها و جویبارها وجود داشت که يك پنجره بزرگ چوبی که با چفت ظریفی باز و بسته میشد آن را به حیاط بیرونی متصل می کرد . کمی آنطرفتر يك خیابان طویل و مشجری دیده میشد که انتهای آن به مناظر و دامنه های پر برف یکی از قلل مرتفع و ناهموار لرستان موسوم

به «ارسنه» ختم می‌گردد .

تازه از تماشای باغ و عمارت فارغ شده و روی قالی خود نشسته بودم که دو نفر از خدمه قصر يك سینی مملو از زردآلو و انگور را که تازه از درخت چیده بودند جلو من گذاشتند ، پس از آنکه مقداری از آن میوه‌ها را تناول کردم متحیر شدم که چرا این باغ متروک و بدون سکنه مانده است . آن عمارت نسبتاً وسیع و دارای يك باب سالن بزرگ بود که بتازگی آن را تعمیر کرده بودند ، سقف و دیوارهای آن با طرح و نقشه‌های ظریفی به سبک معماری اسلامی تزئین و آئینه‌کاری شده و روی بعضی از دیوارها به سبک نقاشی ایرانی تصویر زنان و دخترانی که با چشمان بادامی شکل و طرح‌های سیاه خود با حالت ویژه‌ای مشغول رقص و دست افشانی بودند نقاشی شده بود و در بعضی از اتاقها مناظری از شکارگاه‌ها و نخجیرگاه‌ها را نقاشی کرده بودند که شکارچیان در حالیکه بازهای شکاریشان روی میچ دستشان دیده میشد سواره بشکار مشغول بودند .

درون آبهای شفاف و زلال حوضی بزرگ جلو ساختمان صدها منظره جالب و زیبا از نمای قصر منعکس شده که صحنه‌های بسیار تماشائی و دلفریبی را بوجود آورده بود . در زمانیکه در آن کاخ زیبا و قشنگ سرگردان شده بودم سکوت سنگینی همه‌جا را فرا گرفته و گوئی خود را در میان یکی از قصرهای سحر آمیز که سکنه آن بوسیله افسون به سنگ مرمر مبدل شده بودند ، احساس میکردم همانطوری که در داستانهای هزارویک شب شرح داده و در دوران کودکی در ذهن من نقش بسته بود . (۱)

من خیلی متأسف بودم که این پارک را ترک می‌گفتم ، زیرا وقت کم بود و نمیتوانستم

۱- گردن واتر فیلد مؤلف کتاب لایارد نینوا مینویسد: کتاب مورد علاقه‌اش هزار و یکشب بود که ساعتها در کاخ « روی » روی زمین زیر يك میز تزئین کاری، مجلل بزرگ می‌نشست و به مطالعه آن کتاب افسانه‌ای می‌پرداخت . خود او نیز (یعنی لایارد) در اتوبیوگرافیش مینویسد کتاب مورد پسند من شبهای عرب « هزار و یکشب » بوده که هنوز که سال ۱۸۸۵ است آن را مانند دوران کودکی با ولع و اشتیاق فراوان مطالعه می‌کنم ولی مطالعه آن کتاب هیچگونه تأثیری روی افکار من نداشته و مسبب آن نبوده که من به مشرق زمین سفر کنم و شهر قدیمی نینوا را کشف نمایم ولی حقایقی را در مورد آداب و رسوم آنها ، ایرانیها و ترکها که من در سالهای اولیه عمرم با آنها محشور بوده‌ام جلو چشمانم مجسم کرده است لیکن بانفوذ و تأثیر تمدن عرب در میان مردم مشرق زمین آن آداب و رسوم کم کم از بین می‌رود .

لایارد نینوا ر بقلم گردن واتر فیلد ص ۱۳

در آنجا بیشتر بمانم ساعت پنج صبح بود که حاکم شهر یکنفر فرایش در اختیار میهماندار گذاشت تا ما را به منزل بعدی هدایت نماید. ما در اینجا دیگر به محلی رسیده بودیم که میهماندار انتظار داشت برای تدارک چهارپا با مشکلاتی روبرو شود. زیرا ساکنین ایسن حدود قبائل وحشی و غیر متمدن بودند که چندان فرمان شاه اطاعت رانمی کردند.

ما تقریباً از دولت آباد فاصله گرفتیم و به يك دشت وسیع و حاصلخیز که سرتا سر آن را دهات کوچک و پراکنده فرا گرفته بود وارد شدیم. تمام ساختمانهای این دهات گلی و هرقریه نیز دارای يك قطعه کوچکی بود که خان یا کدخدای محل در آن سکونت کرده بود.

ساکنین این منطقه اغلب اوقات در معرض حمله و چپاول الواروحشی کوه نشین لرستان قرار می گرفتند.

من سواره در میان تاکستانها و پنبه عبور می کردم. در سمت راست کوه الوند این دشت وسیع و حاصلخیز را از کوههای لرستان و رشته جبال البرز جدا می کرد و قلعه های مرتفع و مخروطی شکل آن در حالیکه دولت آباد را در دل خود جای داده بود از فاصله ای دور در برابر ما خود نمائی می کرد. ما از میان ده کوران که در پای يك قلمه واقع شده و دارای برج و با روی محکمی بود گذشتیم و پس از سه ساعت راه پیمائی به «کل خلیفه» رسیدیم در اینجا امام وردی بيك تصمیم گرفت اسب و الاغهای خود را تعویض نماید بنابراین این از ساکنین تفاضا کرد تا چهارپایان تازه نفسی جهت ادامه مسافرت در اختیار ما بگذارند در آغاز آنان مخالفت کردند ولی سر انجام تسلیم شدند و پس از يك تأخیر چهار ساعته با کمک سر بازی که همراه بود يك اسب جوان با دورأس الاغ جهت حمل مواد غذایی که میهماندار مرتب از دهات بین راه وصول می کرد در اختیار ما گذاشتند.

یکنفر لر بنام علی که همسفر و با پای پیاده از همدان با ما آمده بود این اسب را بمبلغ سه تومان (سی شلینگ) برای میهماندار خرید. امام وردی بيك تومان از من قرض کرد و قول داد که در پایان مسافرت بدهی خود را بپردازد ولی بلافاصله اسب را با پنج شلینگ منفعت به دیگری فروخت. و پولی که از من قرض کرده بود پس نداد. در قریه کل خلیفه يك بقعه متبر که بود که می گفتند متعلق به فرزند امام علی می باشد. این بقعه دارای احترام خاصی بود و زوار فراوان از طرف جهت مطاف و زیارت آن امام زاده می آمدند.

در اینجا دیگر وارد کوهستانی شده بودیم. در مسیر ما هنوز دهات فراوان و پراکنده با برج و با روی محکم و مرتفع که حکایت از بی نظمی و عدم امنیت این کشور می کرد بچشم می خورد.

زمینهای زراعتی این منطقه بوسیله نهرهای متعدد زیرزمینی که بطور مصنوعی کال کشی شده و به نجات معروف بود آبیاری میشد.

بروجرد

کمی قبل از غروب آفتاب بنزدیکی شهر بروجرد رسیده بودیم، بروجرد شهر بزرگی است که در يك دشت وسیع حاصلخیز قرار گرفته ورشته سلسله جبال زاگروس که در باختر این شهر واقع شده در زیر پوششی از برف با قله‌های مخروطی شکل و سر بر فلک کشیده خود مغرورانه در برابر ما خودنمایی میکرده است.

شب هنگام، وارد شهر شدیم و من نخواستم در آن موقع مزاحم حاکم شهر شوم لامحاله دریغی از کاروانسراهای شهر بیتوته نمودم. امام وردی بيك در این موقع مزاحمتهائی برای من فراهم نمود، او میگفت یا مرا رها میکند و به همدان بر میگردد یا من بایستی مبلغی نقداً باو پردازم. ولی من نمیخواستم در برابر او تسلیم شوم باو گفتم اگر مرا تنها بگذارى از شما بشاه شکایت خواهم کرد.

تصادفاً در این موقع شخصی بنام میرزا جعفر که میهماندار یک نفر فرانسوی بود بعلت بدرفتاری با میهمان خود از طرف شاه محکوم به اعدام گردید، امام وردی بيك وقتی متوجه شد که من در مقابل او مقاومت می کنم و مصمم هستم که نزد حاکم بروم و از طرفی در صدد هستم قاصدی را همراه با يك نامه نزد شاه بفرستم و از او شکایت کنم بسیار ترسید و نزد من آمد و از آنچه اتفاق افتاد عذر خواهی نمود. بعداً نزد حاکم شهر رفت تا ترتیب مسافرت ما را بخرم آباد فراهم نماید، اندکی بعد برگشت و پیغام دوستانه حاکم را به من ابلاغ کرد و اظهار داشت، او گفته است اگر لازم باشد يك اسکورت پنججاه نفری جهت رساندن ما به لرستان در اختیارمان خواهد گذاشت، روز بعد بملاقات حاکم رفتم او يك صاحب منصب کشوری (سردار) بود که میرزا رضا نام داشته است. وی مرا با گرمی پذیرفت و آمادگی خود را برای هر گونه کمک بمن برای مسافرت بخرم آباد اعلام کرد، او اظهار داشت که وضع راهها بعلت شرارت عشاير لرستان ناامن است و از طرفی هوای شوشتر در این موقع سال بقدری گرم است که قابل تحمل نمیشد سايرين در مجلس نیز گفته حاکم را تصدیق کردند و من متوجه شدم که گفته حاکم حقیقت دارد لامحال عقیده خود را تغییر دادم و من بجای اینکه از خرم آباد بشوشتر بروم تصمیم گرفتم که از راه لرستان به فریدن و اصفهان و از آنجا راه امتداد کوههای بختیاری خود را بشوشتر برسانم (۱).

۱- ظاهراً لایارد در ایران دو مأموریت سیاسی که بر عهده داشته است اول آن که خود را از راه لرستان بدشت خوزستان رسانیده و وسائل طغیان و شورش محمد تقی خان را بر علیه حکومت مرکزی فراهم نموده و ارتباطی بین شاهزادگان فراری در بغداد و کانل هیل فرمانده ناوگان انگلیس در خارك فراهم نماید.

در عصر همان روز امام وردی بیک بخاطر دلجوئی و جبران خلاف کاریهایش مقداری مایحتاج خوراکی از قبیل نان، گوشت، برنج، تخم مرغ، کره، چای و هیزم با خود آورده بود و بمن گفت این وسائل از طرف حاکم بمنوان هدیه فرستاده شده‌اند اگر آنها را قبول نکنید یک نوع اهانت و بی‌احترامی نسبت باو خواهد بود، مقداری از این مواد غذایی را مصرف کردیم و بقیه را طبق معمول به مازاد مواد غذایی که در بین راه جمع آوری کرده اضافه نمود تا در منزل بعدی آن محمولات را بفروش برساند.

من بعد از ظهر در بازار شهر قدری گردش کردم؛ و بروجرد دارای بازار نسبتاً بزرگی است که انواع و اقسام امتعه و اجناس لوکس در آن بچشم می‌خورد؛ شهر بر - خلاف آنچه روی نقشه نشان داده می‌شد دارای بیست هزار نفر جمعیت بود و بزرگترین شهر این استان بشمار می‌رفته است من از کنار چند مسجد قشنگ که گنبد و مناره‌های آنها با طرز جالبی نقاشی شده و از دور نمایان بود عبور کردم، این مساجد در میان باغهای میوه و شکوفه‌زارهای بزرگی قرار گرفته بود که بوسیله نهرهای آبی که از کوه سرازیر می‌شد مشروب می‌شدند. این باغها به علت داشتن میوه‌های مرغوب بخصوص خربزه و یک نوع انگور سیاه کوچک خوشمزه در ایران معروف میباشند.

دوم آنکه پس از انجام کار محمد تقی از راه بختیاری به اصفهان مسافرت نموده و از آنجا از طریق یزد و کرمان و سیستان خود را بقندهار رسانیده و باتفاق مازور و راولینسون که این هنگام در قندهار اقامت داشت قیام آقا خان محلاتی را بر علیه ایراد رهبری نمایند؛ ولی همانطوری که دیدیم میرزا آغاسی بطور کلی با مسافرت لایارد و میتفورد از طریق کرمان و سیستان بخاطر قیام آقاخان محلاتی جلوگیری بعمل آورد اما لایارد امیدوار بود که پس از انمام کار محمد تقی خان از طریق شوشتر و بختیاری خود را به اصفهان رسانیده و از آنجا بقندهار مسافرت نماید ولی لایارد هنگامی که وارد بروجرد شد به علت عدم امنیت راهها نتوانست از طریق لرستان خود را به شوشتر و بختیاری برساند ناگزیر قصد اصفهان کرد و در اصفهان نیز ممتدالدوله از نیت باطنی او آگاه بود و اجازه مسافرت به کرمان و سیستان را باو نداد. لایارد لامجاله از اصفهان روانه بختیاری شد ولی مصمم بود که مجدداً از بختیاری به اصفهان مسافرت نموده و از آنجا از طریق کرمان و سیستان خود را به مازور و راولینسون برساند. لایارد این مطلب را در نامه‌ای که به مادرش نوشت فاش کرد او توضیح داد که امیدوار است در زمستان آینده (یعنی پس از مراجعت از مسافرت بختیاری) بقندهار مسافرت نماید و بتواند با مازور و راولینسون ملاقات نماید و زمستان را با او به سر بردوزبان شرقی خود را تکمیل نماید.

لایارد نینوا - ص ۵۸

در بازار میوه فروشها مقادیر زیادی میوه مانند خربزه ، هلو ، زردآلو . انگور عرضه شده بود که به بهای ناچیزی به فروش می رسید .

در راه اصفهان

ما صبح روز ۱۴ اوت ۱۸۴۰ بروجرد را ترك گفتیم و تمام روز قسمت بیشتر يك دشت وسیع حاصلخیز و پرجمعیتی را که بعد از تپه‌های دولت آباد وارد آن شده بودیم طی کردیم ، من يك کشور پر جمعیت و قابل رشد و ترقی را مشاهده کردم که بدبختانه مردم بی‌پناه آن در این منطقه زیر نفوذ و سلطه جابرانه حکومت ایران زندگی اسف باری را تحمل می نمودند . در این فصل هنگام درو و برداشت محصول جو گندم بود . در تمام طول راه صفوف طولی از بزرگان و دهقانان دیده می شدند که بعضی از آنها مشغول درو و برخی نیز بعد از خرمن کوبی محصولات پاك شده جو و گندم خود را به دهات حمل می کردند .

ایرانی‌ها محصولات دروشده را روی يك زمین خرمن کوبی پهن می کنند و سپس با يك فلطك زمخت میخ دار که از چوب و آهن ساخته شده و بوسیله گاوهای نریاسب کشیده می شود آنها را خرد می کنند . این شیوه خرمن کوبی تقریباً در تمام قسمتهای آسیای شرقی متداول است .

در تمام مناطقی که تاکنون عبور کرده بودیم از فرمان شاه اطاعت کرده و وسائل مورد لزوم ما را در اختیار می هماندار گذاشته بودند ولی حالا وارد منطقه لرستان شده بودیم که عشایر نیمه مستقل آن چندان از حکومت مرکزی اطاعت نمی کردند . شب هنگام وارد خسرو آباد شدیم ولی کدخدای محل از قبول فرمان شاه استنکاف کرد . امام وردی بيك یا عصبانیت قهقه خود را از کمر کشید و پرخاش کنان و تهدید کنان با او به مذاکره پرداخت پس از محاوره و مباحثات زیاد سرانجام خان تسلیم شد و مایحتاج ما را فراهم نمود با اینکه خان تسلیم شده بود ولی امام وردی بيك و علی که یکی دیگر از همراهان من بود سخت هراسناك بودند و اظهار داشتند که از این نقطه به بعد فرمان شاه نافذ نخواهد بود و مردم وحشی این ناحیه مطیع اوامر شاه نیستند و ما دیگر قادر نخواهیم بود چهار پا و سایر مایحتاج مسافرت را بین راه تهیه نمایم . لذا پیشنهاد کردند که من به اصفهان بروم و از آنجا از طریق کوههای بختیاری خود را به شوشتر برسانم (۱).

۱- با اینکه لایارد در بروجرد با توصیه حاکم شهر تصمیم گرفت که از طریق اصفهان خود را به بختیاری و شوشتر برساند مع هذا کوشش می کرد که قبلاً خود را به محمد تقی خان برساند و مأموریت خود را بانجام برساند . سپس از طریق بختیاری به اصفهان مسافرت نماید و از آنجا به کرمان و سیستان برود و قیام آقاخان محلاتی را با کمک ماژور راولپنسون رهبری نماید .

آنان برای تأیید این موضوع چند نفر چاروادار و قاطرچی که عازم مسافرت به شهر دیگری بودند نزد من آوردند و آنان وقایع و غارتی که اخیراً در جاده لرستان به وسیله الواروحشی این منطقه رخ داده بود به تفصیل برای من شرح دادند.

من نمی توانستم متکی به میهماندار باشم زیرا پیدا بود بود که ما وارد منطقه ای شده بودیم که فرمان شاه قابل اجرا نبود و من فکر می کردم که عاقلانه است از طریق فریدن به مسافرت خود ادامه دهم .

راه لرستان مخاطرات و مشکلات فراوانی در برداشت ولی هنوز امیدوار بودم که شاید بتوانم راهی پیدا کنم که خود را از طریق جاده کوهستانی به دشت خوزستان که مقصد اصلی من بود برسانم .

ما روز بعد با کمی معطلی چند رأس چهار پا تدارک دیدیم و ساعت هفت صبح به مسافرت خود ادامه دادیم و از سمت جنوب دشت وسیع بروجد ، وارد مناطق کوهستانی شدیم ، گرچه هنوز ما از میان دهات و قراة فروان و پراکنده عبور می کردیم ولی هیچ کدام از آنها مانند دهات مناطقی که قبلاً عبور کرده بودیم سرسبز و مشجر نبودند ولی هر- کدام از آنها دارای يك برج و با روی محکمی بود که معمولاً روی تپه ها و صخره ها قرار گرفته بودند و از فاصله های دور دیده می شدند این گونه قلاع محل اقامت خان یا رؤسای عشایر بود . این قلاع پناهگاه های مطمئنی برای ساکنین این منطقه بشمار می آمده اند ، زیرا در موقع نزاع های محلی یا هنگامی که مردم بی پناه این سامان مورد حمله و تجاوز الوار کوه نشین لرستان قرار می گرفتند از این قلاع بعنوان يك محل امن و امان استفاده می نمودند .

این قسمت از کشور ایران همیشه در يك حالت اغتشاش و ناامنی کامل به سر می برد و ساکنین این ناحیه بطور دائم در حال جنگ و ستیز می باشند و هر خان یارئیس طایفه کوچکی در نهایت خود مختاری و استقلال دست به تهاجم و غارت رمله های همسایگان می زنند و در حقیقت در این سامان امنیت واقعی وجود ندارد و به همین دلیل هم دهات این منطقه اغلب ویران و خالی از سکنه می باشند .

مادر حین مسافرت از فاصله ای دور تعدادی چادر سیاه متعلق به ایل بختیاری که یکی از عشایر معروف و بیابانی و کوه نشین ایران است مشاهده کردیم . این عشایر کوه نشین بعلت جرأت و جسارت فرقاالماده رعب و وحشت زاید الوصفی در میان ساکنین این منطقه بوجود آورده اند .

دسته های اشرار ، و قطاع الطریق آنان حتی تا حوالی اصفهان جهت تهاجم و غارتگری پیش می روند . دزدان و راهزنان این مردم در تمام این حدود کاروانان و مسافران را غارت می نمایند .

ما در دامنه رشته کوه های مرتفع و بلند لرستان که تمام پوشیده از برف است بمسافرت خود ادامه میدادیم تا این موقع در امتداد يك رودخانه حرکت می کردیم که در يك گذرگاه تنگ و عمیقی از نظر ناپدید شده و به طرف جنوب غربی جریان پیدا کرده بود . به من گفته شده بود که مسیر این رودخانه به طرف خوزستان و شوش و دزفول می باشد . من

خیلی متأسف بودم که نمی توانستم در امتداد این رودخانه (که نزدیکترین راهی بود که می توانست مرا به مقصد اصلی مسافرت یعنی خوزستان و شوش برساند) مسافرت نمایم (۱). ماشب را در قریه ای در دامنه کوه «شترن» بیتوته نمودیم. خان آن قریه در محل نبود و بعد از ساعتی با تعدادی سوار وحشی که با تفنگهای فتمیله ای مسلح بودند وارد شده ظاهراً او با افرادش از يك تهاجم و غارت برگشته بودند، وی دارای قدی بلند و قیافه زشت و ریش سیاه طویل بود ولی باروئی گشاده به من خوش آمد گفت و با يك غذای و ما کول ایرانی از ما پذیرائی نمود و از قشون شاه انگلیس سئوالاتی نمود و علت مسافرت مرا جویا شد.

هر چند خان متهمد شده بود که از فرمان شاه اطاعت نماید ولی غلام بارفتاری اهانت آمیز اسب و دو رأس الاغ جهت ادامه مسافرت از وی گرفت و ما مسافرت طولانی خود را آغاز کردیم.

شب هنگام به ده «در بند» که بزرگترین قریه آن منطقه بود رسیدیم، این محل نظیر آن دهات پردرخت و مشجری بود که ما قبلا در دشت وسیع دولت آباد از میان آنها عبور کرده بودیم.

ما در این ده بعلت و فسور و هجوم پشه های گزنده شب نا آرامی را به صبح رسانیدیم. روز بعد خود را به يك دشت کوچکی به دو کلتی ارمنی به نامهای «زنو» و «کیرک» رسانیدیم و در اینجا يك رشته تپه های متعدد کوچک این منطقه را از دشت بختیاری جدا می کند.

آن مردی که از منزل قبلی جهت بر گرداندن اسب و الاغها همراه ما آمده بود اظهار داشت که دیگر جرأت نمی کند در این منطقه که مردم آن وحشی هستند ما را همراهی نماید و سپس گزارش کاملی از اعمال و رفتار و آدم کشی های این مردم به اطلاع رسانید و ملتسانه از مادرخواست کرد که به دقت سلاحهای خود را بازدید کنیم و برای هر گونه مخاطرات و پیش آمدهای این مسافرت خود را آماده کنیم.

از غلام تقاضا کرد که به وی اجازه داده شود تا با اسب و الاغهایش به محل خود مراجعت کند، ولی امام وردی بيك با این تقاضا مخالفت کرد. وقتی او متوجه شد که ما مصمم هستیم که در میان عشایر غیر متمدن بختیاری مسافرت کنیم لامحاله اسب و الاغهای خود را رها کرده و به محل خود مراجعت نمود. من برای او متأسف بودم ولی نتوانستم کاری انجام دهم زیرا مهماندار به گفته ها و پیشنهادات من گوش نمی کرد، تنها به قول خودش از فرمان شاه اطاعت می کرد.

۱- با اینکه لایارد در بر و جرد تصمیم گرفته بود که خود را از طریق اصفهان به بختیاری برساند معیناً هنوز در صدد بود که اگر بشود قبلا خود را به محمد تقی خان برساند و ترتیب شورش او را بر علیه حکومت مرکزی بدهد و از آنجا با اصفهان برود و از طریق یزد و کرمان خود را به سیستان و قندهار برساند و با کمک ماژور راولینسون که در این موقع از طرف نایب السلطنه هندوستان مأمور سیاسی انگلیس در قندهار بود قیام آقاخان محلاتی را بر علیه دولت ایران رهبری نمایند.

ادامه دارد